

بررسی تطبیقی طبیعت‌گرایی در اندیشه‌های سهراب سپهری و جبران خلیل جبران

دکتر عزت‌ملا ابراهیمی

دانشیار دانشگاه تهران

خدیجه رشیدی^۱

کارشناس ارشد در رشته زبان و ادبیات عربی

بی بی راحیل سن سبلی

دانشجوی دوره دکتری در رشته زبان و ادبیات عربی

(۲۱۳ - ۲۳۶)

تاریخ دریافت: ۱۳۹۰/۱۲/۰۲، تاریخ پذیرش: ۱۳۹۱/۱۲/۰۸

چکیده

مقایسه آثار سهراب سپهری، شاعر معاصر ایران و جبران خلیل جبران، شاعر و نویسنده معاصر عرب، در حوزه ادبیات تطبیقی مکتب آمریکا می‌گنجد، زیرا میان سپهری و جبران تأثیر و تأثری نبوده است. یکی از وجوه مشترک میان نوشته‌های این دو هنرمند، طبیعت‌گرایی است که در آثارشان به مثابه آرمان‌شهر قرار گرفته است. این دو ادیب در این آرمان‌شهر برای رسیدن به ملکوت، وحدت و دوری از شهر آراسته به ظواهر صنعتی، در تکاپو هستند. در این میان، سپهری به طبیعت نزدیک‌تر است و پیوسته زبان به ثنای پدیده‌های نیک و بد طبیعت می‌گشاید و در اندیشه خود دیدگاهی متضاد نسبت به طبیعت ندارد و سرانجام در آرمان‌شهر خود به آرامش روحی می‌رسد، با وجود این به اسرار عناصر طبیعت دست نمی‌یازد. اما جبران علی‌رغم طبیعت‌ستایی‌اش، گاهی در ظاهر، به ذمّ پدیده‌های طبیعت می‌پردازد و با مکاشفه اسرار طبیعت، خود را نسبت به محقق ساختن آرمان‌شهر دردل طبیعت عاجز می‌بیند.

واژه‌های کلیدی: سهراب سپهری، جبران خلیل جبران، ادبیات تطبیقی، مکتب آمریکایی، طبیعت‌گرایی

۱. پست الکترونیک نویسنده مسؤول: P.rashidi71@gmail.com

مقدمه

مقاله حاضر، بررسی تطبیقی طبیعت‌گرایی در آثار سهراب سپهری و جبران خلیل جبران بر اساس مکتب آمریکایی است و به وجوه مشترک و متفاوت طبیعت‌گرایی و بررسی علل و انگیزه‌های آن می‌پردازد.

زمانی که شرایط گوناگون فردی، فرهنگی، اجتماعی، سیاسی و ... دست در دست یکدیگر داده، در میان ملت‌های مختلف افرادی دیده می‌شوند که اندیشه‌های آن‌ها به یکدیگر نزدیک‌اند. در این میان، سپهری و جبران از این اصل مستثنی نبوده و دارای دیدگاهی مشترک در زمینه طبیعت‌گرایی‌اند که هدف از این مقاله، در یافتن جنبه‌های مشترک و متفاوت طبیعت‌گرایی و علت پرداختن آن‌ها به این امر خلاصه می‌گردد. در زمینه مقایسه طبیعت‌گرایی سپهری و جبران، پژوهش‌هایی صورت گرفته است، از جمله:

- به باغ همسفران (درباره جبران و سپهری) حسین سیدی، دانشگاه فردوسی مشهد، چ اول، ۱۳۸۴ هـ.

- مقایسه تطبیقی سهراب سپهری و جبران خلیل جبران، مهدی رامشینی، فرهنگسرای میر دشتی، چ اول، ۱۳۸۵ هـ.

- «بررسی تطبیقی طبیعت‌گرایی عارفانه در اندیشه‌های سپهری و جبران»، کامران قدوسی، زبان و ادبیات، ادبیات تطبیقی، بهار ۱۳۸۷- شماره ۵.

در میان منابع موجود، تنها مقاله فوق، ضمن اشاره به مضامین مشترک به بیان تفاوت‌های طبیعت‌گرایی پرداخته است. در این پژوهش افزون بر ذکر شباهت‌ها به تفاوت‌ها و انگیزه‌های طبیعت‌گرایی نیز اشاره شده است. آنچه به عنوان شاهد در این مقاله آمده، تنها گلچینی از آثار این دو هنرمند در زمینه طبیعت‌گرایی است که همگان آن را در دفتر "حجم سبز" و "صدای پای آب" سپهری و "النّبی"، "حدیقة النّبی"، "المواكب" و "دمعة و إبتسامة"ی جبران، عنصری غالب می‌دانند.

نگاهی به زندگی سپهری و جبران

سهراب سپهری، شاعر و نقّاش معاصر، در ۱۵ مهر ۱۳۰۷ (هـ.ش) در خانواده‌ای هنرمند و فرهیخته به دنیا آمد. دوران کودکی را در کاشان گذراند. از همان آغاز خطّ و نقّاشی‌ای نیکو داشت. اما سرودن شعر را به طور جدّی، از دوره دبیرستان آغاز کرد. پس از پایان تحصیل، چندی در مناصب شغلی گوناگون به کار مشغول شد، اما در سال ۱۳۴۰ از کلیّه مشاغل رسمی و دولتی کناره‌گیری کرد و در خلال سال‌های ۱۳۴۰ تا ۱۳۴۴ بیشتر اوقات خود را به انجام کارهای ادبی و هنری از جمله؛ شرکت در نمایشگاه‌های داخل و خارج اختصاص داد (فائمی، ۱۳۸۵، ص ۱۳).

سپهری برای آشنایی با آثار برجسته هنری، تکمیل نقّاشی و پژوهش‌های هنری خود و شناخت فرهنگ و فلسفه سرزمین‌های دیگر به پاریس، لندن و ایتالیا رفت. وی همچنین به منظور تحقیق در مبانی ادیان و فلسفه‌های شرقی به توکیو، هندوستان و افغانستان مسافرت کرد. سیر و سفر به شرق و غرب، دستاوردهای ارزشمندی برای او به ارمغان آورد که چون چراغی فروزان فرا روی زندگی‌اش قرار گرفت (رامشینی، ۱۳۸۵، ص ۲۳).

او در سال ۱۳۴۴ دفتر "صدای پای آب" را که در حقیقت آغاز شاهکار اوست سرود. و در سال ۱۳۴۶ دفتر "حجم سبز" را - که بهترین مجموعه شعری اوست - به دست چاپ سپرد. مضمون این دو مجموعه شعری، تقارن معنویت و طبیعت با یکدیگر است. دیگر مجموعه‌های شعری سپهری عبارتند از: زندگی خواب‌ها (۱۳۲۲ش)، مرگ رنگ (۱۳۲۹ش)، آوار آفتاب (۱۳۴۰ش)، مسافر (۱۳۴۵ش) و ما هیچ، ما نگاه (۱۳۵۶ش). که هیچ کدام همسنگ دو مجموعه صدای پای آب و حجم سبز نیستند (ترابی، ۱۷، ۱۳۸۲، صص ۱۷۲-۱۷۶).

سهراب پس از سال ۱۳۵۵ به دلیل بیماری سرطان خون به سرعت به سوی مرگ می‌شتابد. و در اوّل اردیبهشت ۱۳۵۹ در اوج شکوفایی گل‌ها که عاشقشان بود، روحش به جانب آن وسعت بی‌انتهای پر می‌کشد (همان، ص ۹).

جبران خلیل جبران، شاعر، نویسنده نوپرداز و نقاش مشهور عرب در ۶ ژانویه ۱۸۸۳م در روستای "بُشری" (شمال لبنان) در خانواده‌ای مسیحی متولد شد. او به دلیل فقر و تنگدستی خانواده نتوانست از تحصیلات رسمی بهره ببرد و از آموزش کشیشان، تنها در زمینه اخلاق، انجیل و فرا گرفتن مبادی مسیحیت استفاده کرد (جبر، ۱۹۸۱، صص ۱۷-۱۸). جبران دوازده ساله بود که با هدف دستیابی به زندگی بهتر با خانواده خود به آمریکا مهاجرت کرد. وی سفرهایی به کشورهای اروپایی از جمله یونان، ایتالیا و اسپانیا داشت و چندی در پاریس به قصد تحصیل در زمینه نقاشی اقامت گزید. او در طول زندگی با مشکلات متعددی چون پدری لایبالی، مرگ پی‌درپی عزیزان، ظلم کارگزاران حکومتی، غربت، بی‌نوایی و تنهایی روبه‌رو گشت. اما نه تنها عزم وی در برابر این مشکلات به سستی نگرانید، بلکه به برکت آموزه‌های مذهبی و تربیت مادری سخت‌کوش که با دست فروشی چرخه زندگی را می‌گذراند، یکی از سرآمدان ادبیات مهجر و پایه‌گذاران نثر شعری گشت (حاوی، ۱۹۸۲، صص ۹۰-۱۲۰). از جبران کتاب‌های متعددی به زبان عربی و انگلیسی برجای مانده است که عبارتند از: الموسیقی (۱۹۰۶م)، عرائس المروج (۱۹۰۶م)، العواصف (۱۹۱۰)، الأجنحة المتكسرة (۱۹۱۲م) دمعة و إبتسامة (۱۹۱۴م)، المواكب (۱۹۱۹م)، المجنون (۱۹۱۸م)، السابق (۱۹۲۰م)، البدائع و الطرائف (۱۹۲۳م)، النبی (۱۹۲۳م)، رمل و زبد (۱۹۲۶م)، یسوع بن الإنسان (۱۹۲۸م)، آلهة الأرض، الثائه و حدیقة النبی (۱۹۳۱م). در میان آثار جبران کتاب "النبی" برجسته‌ترین شاهکار ادبی وی به شمار می‌آید که تاکنون به بیست زبان زنده دنیا ترجمه شده است (جبر، ۱۹۸۳، صص ۸۱-۱۲۷). و با کتاب های "حدیقة النبی"، "دمعة و إبتسامة" و مجموعه شعری "المواكب" از جهت طبیعت‌گرایی در ذیل یک مجموعه قرار می‌گیرد. جبران پس از حیات که ابتدایش در اوج تنگدستی و سرانجامش در اوج شهرت بود، به سال ۱۹۲۸م به بیماری سرطان کبد مبتلا شد و در ۱۰ آوریل ۱۹۳۱م در سن ۴۸ سالگی در نیویورک وفات یافت. پیکر وی در صومعه مارس‌رکیس (نمازخانه کوچک بُشری) به خاک سپرده شد (جبر، ۱۹۸۱، ص ۲۶۳).

ارزیابی تطبیقی اندیشه سپهری و جبران

با آنکه آثار جبران در مقایسه با آثار سپهری، غالباً نثر شعرگونه است و علی‌رغم تفاوت‌هایی که در افکارشان وجود دارد می‌توان در اندیشه‌های آن دو به مضامین مشترکی چون: شرق‌گرایی، انسان‌گرایی، اصول رمانتیسم، اندیشه‌های سیاسی و اجتماعی، جهان‌بینی مرگ و طبیعت‌گرایی دست یافت (سیدی، ۱۳۸۴، صص ۲۲۶-۲۴۲). آنچه سبب مقایسه شباهت‌های فکری سپهری و جبران در آثارشان شده است، در حیطه مکتب ادبیات تطبیقی آمریکا (یکی از مکاتب بنیادین ادبیات تطبیقی در کنار مکتب فرانسه) قرار می‌گیرد. مکتب آمریکا از دیدگاهی فراخ به ادبیات تطبیقی می‌نگرد و از مرزهای ساختگی سیاسی، ملی، زبانی و جغرافیایی فراتر می‌رود. در این مکتب، معیار انتخاب، ملیت و فرهنگ است نه صرفاً زبان. و با پذیرش عرصه ارتباطات و تأثیرات ادبی به عنوان یکی از حوزه‌های مهم پژوهشی این رشته، راه را برای مطالعات تطبیقی در زمینه نهضت‌ها، انواع ادبی، مضامین و بن‌مایه‌های ادبی و ... می‌گشاید (پوست، ۱۳۸۶، ص ۶۲).

طبیعت‌گرایی در اندیشه سپهری و جبران

جهان مطلوب سپهری و جبران، طبیعتی است زنده و قائم به ذات و دارای وحدت وجودی که خداوند آن را مظهر رؤیاهای انسان و آرزوهای نهفته او قرار داده است. پس انسان نمی‌تواند در پهنه هستی به عنوان موجودی بیگانه با طبیعت به فعالیت پردازد. «بلکه باید با چشمانی پاک از گرد و غبار، به طبیعت که ملجأ سعادت اوست بنگرد و گل‌های خوشبختی را که در اطرافش به دست قادر متعال کاشته شده است، بچیند» (مراد کوچی، ۱۳۸۰، ص ۱۵۹).

با اندک تأملی در آثار سپهری و جبران، می‌توان دریافت که آثارشان شرح دلدادگی به طبیعت است. و آنها همچون دلداده‌ای هستند که در مقابل معشوق خود (طبیعت) زانو زده و علاقه خود را به صورت پیام‌های طبیعت‌گرایانه، آمیخته با ذهنیات فلسفی به مخاطبانشان منتقل می‌کنند. هر چند این علاقه از شباهت‌ها و تفاوت‌هایی برخوردار

است، اما جنبه‌های طبیعت‌گرایی، جزئی جدایی‌ناپذیر از اندیشه این دو هنرمند معاصر است.

علل و انگیزه‌های طبیعت‌گرایی سپهری و جبران

۱- مکتب رمانتیک

نکته بارز مکتب رمانتیک طبیعت‌ستایی است. طبیعت در آثار پیروان این مکتب به صورت معبد متجسم می‌شود و پیاله‌ای برای دیدن عکس رخ یار، یعنی تجلی ذات خداوندی در ذره ذره جان جهان می‌گردد، از این رو شاعران رمانتیک به دلیل هماهنگی و وحدت اجزاء طبیعت، به ترک شهرها و روی آوردن به طبیعت اشتیاق نشان می‌دادند (حسینی، ۱۳۷۱، صص ۱۱-۱۲).

از آنجا که سپهری پیرو مکتب رمانتیک است، بیشترین واژه‌های اشعارش را از طبیعت وام گرفته است و پیوسته می‌کوشد از طبیعت به جایی برسد که سرچشمه روشنایی و نور است (عباسی طالقانی، ۱۳۷۷، ص ۱۰)

جبران در بیشتر نگاهش‌هایش، شاعری طبیعت‌گراست، و کمتر اثری از او را می‌توان یافت که از مقوله طبیعت و وحدت تهی باشد. «از این روی بیشتر ادبای عرب، جبران را بنیانگذار مکتب رمانتیسیم در شعر عربی می‌دانند» (عباس، ۱۹۵۹، ص ۵۱).

۲- عرفان شرق دور

در فلسفه و عرفان شرقی، طبیعت جایگاه مهمی دارد و اساس آن طبیعت‌مداری است. سپهری اطلاعات وسیعی از ادیان و مکاتب فلسفی و عرفانی مشرق زمین داشت و بدیهی است از رهگذر این آشنایی، اصول و مؤلفه‌های متعددی در ذهن او شکل بگیرد. یکی از مکاتب عرفان شرقی، عرفان آریایی بودایی است که بیشتر اشعار وی الهام گرفته از اسطوره‌ها و نمادهای آیین بودایی است. مانند: واژگان اقاچیا، اشراق و ... که فراوان در اشعارش نمود یافته است. (صفی‌زاده، ۱۳۸۳، ص ۶). جبران نیز همچون یک هندو به دستگاه آفرینش می‌نگرد، همه چیز را سر جای خود می‌بیند، جهان پیرامون

خود را تمام و کمال در می‌یابد که این امر نیز، از تأثیرات مکتب بودایی است (فروتین، ۱۳۸۰، ص ۳۶۰).

۳- تفکر عرفانی و صوفیانه

شاعر رماتیک معاصر، متصوف و عارف نیست، بلکه خواننده فلسفه صوفیه و تأثیر پذیرفته از رموز و افکار صوفیانه است. از جمله رمزهایی که عرفا و متصوفه به آن عنایت خاصی دارند، رمز طبیعت است. آنان به مخلوقات با این دید می‌نگرند که همه آن‌ها جلوه‌ای از جلوه‌های زیبای حق‌اند و طبیعت اولین پناهگاه آنان در دنیا و آرزوهایشان در آخرت است (همان، ص ۴۱).

در اندیشه جبران و سپهری نیز تفکر صوفیانه وجود دارد. زیرا صوفیان طبیعت را جدا از ملکوت نمی‌دانند. پس آن‌ها به سوی طبیعت می‌روند و به تماشای آن می‌نشینند تا به ملکوت بیوندند. «در این میان سپهری از عرفان شرقی، بیش از عرفان و تصوف اسلامی تأثیر پذیرفته است» (جلالی، ۱۳۸۳، ص ۶). و جبران نیز در مدرسه "الحکمة" با تفکر صوفیانه فیلسوفانی چون ابن عربی، فارابی و ... آشنا شد که همه این تعلیمات در شعرش بازتاب دارد (بوشروی و جنکینز، ۱۳۸۶، ص ۹۸).

۴- اوضاع جامعه

عصر جبران و سپهری توأم با خفقان است که بر فضای جوامع مشرق زمین حاکمیت دارد. دو کشور لبنان و ایران از لحاظ سیاسی مستقل نبودند و دولت‌های دست‌نشانده استعمارگران بر آن، حکمرانی می‌کردند. ایام نوجوانی سپهری مصادف با خلع رضاشاه و به قدرت رسیدن پسرش توسط انگلیسی‌ها بود (رامشینی، ۱۳۸۵، ص ۵۶). او هر چند از اجتماع فاصله گرفته بود اما در دل روزگار خود حضور داشت و به طور غیر مستقیم به مبارزه با ظلم، فساد و استبداد حاکم پرداخت؛ «در واقع می‌توان گفت او از پهنه جمال و از گذرگاه طبیعت به زندگی اجتماعی (انسان اجتماعی) نظر می‌کند. از این رو بیان می‌دارد: اکنون که انسان بر زمین ایستاده و با دشمنی، آن را ویران می‌کند، انسان بی‌زمین جایی برای ماندن یا حتی آواره‌شدن ندارد. انسانی که طبیعت را ویران می‌کند ریشه خود

را برکنده است» (مراد کوچی، ۱۳۸۰، صص ۴۱۲-۴۱۳). هر چند جبران به سبب اوضاع سیاسی نابهنجار کشورش، افراد را به پناه بردن به دامن طبیعت فرا می‌خواند، اما در مبارزاتی که با هدف کسب استقلال و رهایی از استعمار عثمانی‌ها صورت می‌گرفت شرکت می‌کند و به شدت هموطنانش را علیه دولت عثمانی برمی‌انگیزد (رامشینی، ۱۳۸۵، ص ۴۶).

۵- تأثیر محیط زندگی دوران کودکی

سپهری کودکی خود را در باغ بزرگ اجدادی که پر از گل، گیاه و درخت بود گذراند. در این دوران، تصاویر زیبایی از بازی نور با تن برگ در ذهن کودکانه‌اش نقش بست تا به موقع و به مدد آن‌ها بتواند در میان هیاهوی تمدن زشت‌روی شهرهای بزرگ، جان لطیف خویش را نجات دهد و خسته‌دلان را به دنیایی از زیبایی و طراوت رهنمون کند (فائمی، ۱۳۸۵، ص ۱۳).

جبران از خردسالی طبیعت لبنان را دوست داشت و در آغوش گرم طبیعت بالید و پرورش یافت؛ زیبایی کوه‌های سر به فلک کشیده، جنگل‌های انبوه، رودها و آبشارها و ... چشمش را خیره ساخته بود. هنگامی که وی به آمریکا مهاجرت کرد در محله‌ای فقیرنشین سکنی گزید. در آنجا دیگر از سرسبزی و طراوت سحرانگیز وطنش خبری نبود (شفیعی، ۱۳۵۹، صص ۵۷-۵۸). مسلماً کسی که در دامن طبیعتی زیبا، زندگی کرده باشد، نمی‌تواند شرایط جدید زندگی شهری را که مملو از آلودگی‌های صنعتی و تهی از نعمه پرنندگان است، بپذیرد. از این رو شاعر در ذهن خود دلدادۀ طبیعتی می‌شود که صدای جویبارش گوش را نوازش می‌کند.

۶- مکاتب نقاشی

از آنجا که سپهری در نقاشی نیز دستی توانا داشت، بی‌شک تحت تأثیر مکاتب نقاشی نظیر مکتب ناتورالیسم و امپرسیونیسم قرار گرفته بود. ناتورالیسم پیروی از سبک طبیعت و قدرت محض است که هرگز چیزی را در نظم، زیبایی، هدفمندی، انسجام و بهره‌مندی، بالاتر از طبیعت نمی‌شناسد. این مکتب، تنها به وصف زیبایی‌های طبیعت می‌پردازد و زشتی‌ها را نادیده می‌گیرد. اما مکتب امپرسیونیسم عبارت است از: نمایش

حالات گوناگون، بوسیله رنگ‌های مختلف. یعنی نقاش همانطور که طبیعت را مرور می‌کند، تصویر را می‌کشد و رنگ‌آمیزی می‌کند (ضرابیها، ۱۳۸۵، ج ۲، ص ۷۴۲).

جبران بعد از ورود به پاریس مجذوب گروهی از نقاشان شد که این هنرمندان جوان دنباله‌رو سبک امپرسیونیست‌ها بودند (بوشروی و جنکینز، ۱۳۸۶، ص ۱۳۶).

با وجود انگیزه‌های مشترکی که در طبیعت‌گرایی سپهری و جبران وجود دارد، تفاوتی نیز در علل طبیعت‌گرایی آن دو دیده می‌شود. سپهری با شعر چینی آشنایی داشت و دریافته بود که زبان چینی نه تنها جوهر شعری طبیعت را به خود جذب کرده، بلکه به واسطه کیفیت تصویری‌اش، این توفیق را داشته تا خصلت شعری خود را حفظ کند. از این رو استعاره‌های موجود در کتاب "حجم سبز" با ذات طبیعت، پیوند گسست‌ناپذیری دارد و به تعبیری می‌توان با آن‌ها از دیده به نادیده رسید (مراد کوچی، ۱۳۸۰، ص ۴۵).

جبران با آثار نویسندگانی چون "امرسون"، نویسنده و فیلسوف آمریکایی (۱۸۰۳-۱۸۸۲م)، آشنایی داشت. کتاب "طبیعت" امرسون، نگرشی نوین به رابطه مهاجران با دنیای پیرامون خود دارد. با توجه به نگرش امرسون، سرزمین همانند جسم بشر از روحی زنده برخوردار است، مردان و زنان وظیفه دارند تا پیش از مبارزه با این سرزمین، روابط زیستی عمیقشان را با دنیای طبیعت سرزمینشان شناسایی کنند. این نگرش جبران را برانگیخت و افکار او را تحت تأثیر خود قرار داد.

نویسنده دیگری که جبران آثار پر شور او را در مدرسه "الحکمة" مورد مطالعه قرار داد، "ادیب اسحاق" نویسنده، شاعر و روزنامه‌نگار مسیحی عرب (۱۸۸۴ - ۱۸۵۶) بود. اساس کار ادیب اسحاق در برقراری اصلاحات، مفهوم طبیعت بود، به عقیده وی، نوع بشر که از رسومات و سنت‌های فعلی حاکم بر جامعه، دوری گزیده و به اصل‌های خود (هویت فرهنگی: زبان و تمدن خویش) روی آورده است در کمال مطلوب به سر برده، آزاد و مقاوم است (بوشروی و جنکینز، ۱۳۸۶، ص ۹۸).

مضامین مشترک طبیعت‌گرایی در آثار سپهری و جبران

۱- تجلی خداوند در طبیعت

تمام پدیده‌های عالم در منظر سپهری، سرشار از خدا و نور الوهیت او هستند و لحظه به لحظه او را در مسیر تکامل هدایت می‌کنند. شاعر درصدد آن است که با یگانه شدن با طبیعت، دنیای روحی و ادراک معنوی خویش را تازه کند، رشد دهد تا به نگاه ناب دست یابد. و هم صدا با سعدی شیرازی بگوید:

به جهان خرم از آنم که جهان خرم از اوست

عاشقم بر همه عالم که همه عالم از اوست

سپهری در این زمینه می‌گوید:

«زیر بیدی بودم

برگی از شاخه بالای سرم چیدم، گفتم:

چشم را باز کنید، آیتی بهتر از این می‌خواهید» (سپهری، ۱۳۷۱، ص ۳۷۵).

گویا شاعر رسالت پیامبرگونه دارد، وی می‌گوید چرا نور حقیقت را انکار می‌کنید؟! چرا بشارت‌های مرا نشنیده می‌گیرید؟! قلبهایتان را صیقل دهید تا نور خدا را دریابید، چشم‌هایتان را شست‌وشو دهید تا وجود خدا را در همین برگ ببینید. یعنی از طبیعت به نگاه سرشار از عشق و از این نگاه به آگاهی و معرفت می‌رسید (ضرابیها، ۱۳۸۴، ج ۲، ص ۱۳۲۲).

در سروده‌ای دیگر سپهری از خدایی سخن می‌گوید که از مژده چشم به انسان نزدیکتر است. خدایی که هر لحظه می‌توان با او سخن گفت، و پیوسته با موجودات طبیعت همگام و حضور او در هر جایی احساس می‌گردد.

«و خدایی که در این نزدیکی است

لای این شب‌بوها، پای آن کاج بلند

روی آگاهی آب

روی قانون گیاه» (سپهری، ۱۳۷۱، ص ۲۷۲).

جبران، به خدا و حضور مهرجویانه‌اش در هر چیز و هر کس، صادقانه ایمان دارد و پیوسته می‌کوشد تا برای انسان از طریق عشق و دست یافتن به زیبایی بزرگ که همان خداست، طرحی نو دراندازد. طرح نو جبران نیز یافتن خدا در دل طبیعت فراموش شده در ذهن انسان است. جبران به انسانی که هزاران کتاب را ورق می‌زند تا خدا را بیابد، چنین هشدار می‌دهد: «إِنَّ شَيْئَكُمْ أَنْ تَعْرِفُوا اللَّهَ فَلَا تُحْصِرُوا إِيَّاهُمْ فِي حَلِّ الْأَحْجَى. بَلْ الْأَحْرَى أَنْ تُنْظَرُوا النَّظَرَ فِي مَا هُوَ حَوْلَكُمْ، وَإِذَا كُنْتُمْ تُبْصِرُونَ اللَّهَ يَلْعَبُ مَعَ أَوْلَادِكُمْ. أَنْظَرُوا إِلَى الْفُضَاءِ، تُبْصِرُوهُ يَمْشِي فِي الْعِمَامَةِ بَاسِطاً ذِرَاعَيْهِ فِي الْبَرِّقِ وَهَابِطاً إِلَى الْأَرْضِ مَعَ السَّمْطِ. وَأَنْظَرُوا إِلَى الْأَرْضِ تَرَوهُ يَتَسَمُّ فِي الْأَزْهَرِ، ثُمَّ تَرَوهُ يَرْتَفِعُ وَيُلَوِّحُ بِيَدَيْهِ مِنْ أَعْلَى الشَّجَرِ» (جبران، ۱۹۸۱، ص ۹۱).

با وجود نمونه‌های فراوان تجلی خدا در دل طبیعت که در آثار سپهری و جبران نهفته است، می‌توان گفت: این دو هنرمند آسان‌ترین راه را برای شناسایی خداوند در مقابل انسان قرار داده‌اند، انسانی که در عصری مملو از بدبختی‌ها و مصیبت‌های گوناگون زندگی می‌کند؛ مصیبت‌هایی که کمترین آن جنگ انسانی با انسان دیگر است. پس اگر انسان‌ها پروردگارش را بدون تأمل و حلّ چیستان بشناسند؛ یعنی طبیعت را راه ارتباطی خود با خداوند برگزینند، کسی از تنهایی شکایت نخواهد کرد. و خود را سعادتمندترین بشر در روی کره‌ی خاکی خواهد دانست. از این رو مجبور نمی‌شود سنگینی طناب دار را برای خودکشی بر گردنش تحمل کند.

۲- وحدت‌گرایی در طبیعت

بهترین نظام در سیستم فکری وحدت‌گرایی سپهری، نظام آفرینش است. در پیکره‌ی موزون آن هر جزء در جایگاه خویش و در نسبت با دیگر اجزاء مفید و زیباست. بر مبنای چنین نگرشی، در نظام هستی هیچ چیز در جهت زیانکاری نیست و همه‌ی اجزاء در راستای نظامی واحد که جز خیر و زیبایی عملکردی ندارند، روان‌اند. پس شر و

۱. اگر بخواهید پروردگار را بشناسید، به حلّ معماها نپردازید. شایسته است به پیرامونتان بنگرید؛ در آن هنگام او را همبازی کودکانتان خواهید یافت. آسمان را بنگرید، او را در میان ابرها خواهید یافت در حالی که دست خود را در آذرخش گشوده است و با باران بر زمین فرود می‌آید. به زمین بنگرید، لبخند او را در شکوفه‌ها می‌بینید. سپس می‌بینید که بر می‌خیزد و از بالای شاخه‌های درختان دست تکان می‌دهد.

بدی لازمه تکامل حیات و هستی بوده و از حضور آن‌ها ادامه هستی امکان پذیر می‌گردد (مراد کوچی، ۱۳۸۰، ص ۲۷۶). سپهری در این زمینه می‌گوید:

«خواهم آمد. پیش اسبان، گاوان، علف سبز نوازش خواهم ریخت ...
 خر فرتوتی در راه، من مگس‌هایش را خواهم زد
 هر کلاغی را کاجی خواهم داد»
 «و بدانیم اگر کرم نبود، زندگی چیزی کم داشت
 و اگر خنج نبود، لطمه می‌خورد به قانون درخت» (سپهری، ۱۳۷۱، ص ۳۴۰).

نگاه شاعر بر پایه وحدت وجودی استوار است؛ همه اجزای عالم در جای خود دارای ارزش خاص‌اند و هیچ چیز در این عالم بیهوده و بی‌ارزش نیست؛ چرا که سپهری به هر حیوان، هدیه مورد علاقه‌اش را می‌بخشد. به کلاغ کاجی را هدیه می‌دهد تا بتواند بر روی آن لانه بسازد. به اسب و گاو علف ارزانی می‌دارد، چرا که آن علف، مایه حیات آنهاست. و مگس‌ها را از خر دور می‌سازد تا آن را آزار ندهند. در صورتی که این حیوانات در دیدگاه بیشتر انسان‌ها از منزلتی برخوردار نیستند. بویژه کرم که افراد آن را سبب نابودی طبیعت دانسته و به شیوه‌های گوناگون با آن به مبارزه برخاسته‌اند. در صورتی که سپهری عدم وجود کرم را سبب نابودی درخت دانسته است. بدین ترتیب، شاعر با چنین نگرشی، به زندگی، صلح، اعتماد و شادکامی می‌بخشد.

جبران، همه هستی را در سازش و توازنی معنوی می‌نگرد و برتری و جدایی را در هیچ یک از اجزای آن راه نمی‌دهد. وی در آفرینش، هیچ چیز و هیچ کس را بهتر یا بدتر از دیگری نمی‌داند و تمامی آفریدگان را یک سره تقدیس می‌کند. جبران در کتاب "حَدِيقَةُ النَّبِيِّ" وحدت‌گرایی را این چنین بیان می‌کند: «و نَظَرَ عِنْدَ ذَاكَ مَأْنُوسٌ، التَّلْمِيذُ الْبِحَاثِ إِلَى مَا حَوْلَهُ، وَ رَأَى أَعْرَاسًا مُزْهِرَةً، تَعَلَّقَتْ عَلَى شَجَرَةٍ جُمَيْزٍ وَ قَالَ: «هَا هِيَ الطُّفَيْلِيَّاتُ يَا مُعَلِّمٌ. مَا تَقُولُ فِيهَا؟ إِنَّهَا لُصُوصٌ ذَاتُ أَجْفَانٍ نَهَكَهَا التَّعَبُ، تَسْلُبُ التَّوْرَ مِنْ أَبْنَاءِ الشَّمْسِ أُولِي الْعِزْمِ، وَ تَبَاهِي بِالتَّسْنُغِ الَّذِي يَتَدَفَّقُ فِي أَغْصَانِ هَوْلَاءِ وَ أَوْرَاقِهِمْ.»

أَجَابَهُ الْمُصْطَفَى قَائِلًا: «... وَ هَذِهِ الْأَعْرَاسُ الَّتِي تَعِيشُ عَلَى الشَّجَرَةِ، تَمْتَصُّ حَلِيبَ الْأَرْضِ أَثْنَاءَ هَذِهِ اللَّيْلِ النَّاعِمَةِ وَ الْأَرْضُ بِدَوْرِهَا تَرْضَعُ نَدْيَ الشَّمْسِ أَثْنَاءَ حُلْمِهَا السَّهَادِيِّ.»

و الشَّمْسُ شَأْنُهَا شَأْنُكُمْ، وَ شَأْنِي وَ شَأْنُ كُلِّ كَائِنٍ، تَجْلِسُ مُسَاوِيَةً لِغَيْرِهَا فِي الشَّرْفِ إِلَى مَا ذُبَّ
الْأَمِيرِ الْأَعْظَمِ ذِي الْبَابِ الْمَفْتُوحِ أَبَدًا وَ الْمَائِدَةِ الْمَمْدُودَةِ أَبَدًا.
يَا صَدِيقِي مَأْنُوسٌ، كُلُّ مَا هُوَ كَائِنٌ يَعِيشُ عَلَى كُلِّ مَا هُوَ كَائِنٌ. وَ كُلُّ مَا هُوَ كَائِنٌ يَعِيشُ بِالْإِيمَانِ
الَّذِي لَسَاحِلَ لَهُ، عَلَى رَحْمَةِ الْعَلِيِّ الْأَعْلَى^۱» (جبران، ۱۹۸۲، ص ۴۹).

اوج وحدت‌گرایی جبران را در قصیده "المواكب" می‌توان یافت که در این قصیده
"آوای جوان" از مکانی سخن می‌گوید که همه دوگانگی‌ها و تناقضات از آن رخت
برمی‌بندند. آن مکان بیشه است که مظهری از مظاهر طبیعت به شمار می‌آید. جبران
چنین می‌گوید:

لَيْسَ فِي الْغَابَاتِ حُرٌّ	لَا وَ لَا الْعَبْدُ الذَّمِيمُ
إِنَّمَا الْأَمْجَادُ سُخْفٌ	وَ فَتَقَائِعُ تَعَوْمٌ
فَإِذَا مَا اللَّوْزُ أَلْقَى	زَهْرَهُ فَوْقَ الْهَشِيمِ
لَمْ يَقُلْ هَذَا حَقِيرٌ	وَ أَنَا الْمَوْلَى الْكَرِيمُ ^۲

(جبران، ۱۹۸۱، ص ۳۰)

در دعوت به زیبایی‌نگری هستی، رازی نهفته است که همگان آن را در نمی‌یابند.
آن راز، آرامش جاودانه‌ای است که بی‌زحمت و هزینه بدست می‌آید. انسان به گونه‌ای
در پدیده‌های هستی جذب می‌شود که حتی تفکر جدا شدن از پدیده‌های زشت و زیبا،
او را می‌آزارد. چرا که جهان جزئی از کل ذات لایزال الهی است و انسانی که به گزینش
بد و خوب دست بزند بار دیگر از پروردگارش دور می‌گردد و این خود سبب یکی از

۱. در آن هنگام، مأنوس، شاگرد کنجکاو، به پیرامونش نگریست و گیاهانی را دید که بر روی درخت توت انجیری
قرار داشته و به آن چسبیده بودند و گفت: استاد! آن‌ها انگل هستند. از انگلها چه می‌گویید؟ دزدانی با پلک‌های
خسته که نور را از فرزندان ثابت قدم خورشید می‌ربایند و به مکیدن شیره موجود در شاخه‌ها و برگ‌های آن‌ها
مباهات می‌کنند. مصطفی (استاد) در پاسخ می‌گوید: این گیاهانی که بر روی درخت زندگی می‌کنند، شیره زمین
را در سکون شیرین شب می‌نوشند و زمین نیز، در رؤیای آرام خود، از پستان خورشید می‌نوشد و خورشید
همچون تو و من و دیگر موجودات با پایگاهی یکسان، در مهمانی شهریاری می‌نشیند که در آن همواره باز است و
سفره‌اش گسترده. مأنوس! دوست من! هر موجودی، وابسته به موجود دیگر می‌زید؛ و همه موجودات در پناه ایمان
ببکران به رحمت قادر متعال زندگی می‌کنند.

۲. در بیشه‌ها نه آزادی هست و نه بنده‌ای نکوهیده. عظمت‌ها بی‌ارزش و چون حباب روی آبنده. آنگاه که بادام
شکوفه‌اش را بر روی خس و خاشاک می‌اندازد، نمی‌گوید که آن بی‌ارزش است و من سروری بخشنده‌ام.

مصیبت‌هاست (جلالی، ۱۳۸۳، ص ۳۸۰). به همین سبب سپهری و جبران دعوت به وحدت گرایي را سر لوحه کار خویش قرار دادند.

۳- شهرگزینی

سهراب به طبیعت دیوانه‌وار عشق می‌ورزید، البته طبیعتی که دست تطاول احدی برای آراستن آن دراز نشده باشد. او معتقد است، انسان عصر حاضر از طبیعت ساده خود دور افتاده و روز به روز بیشتر از طبیعت کناره می‌گیرد. «از دیدگاه سپهری بدبختی انسان، بریدن از طبیعت و سادگی زندگی طبیعی است. چون انسان شهرنشین جنگ دارد، ریاکار است و قابل اعتماد نیست. در صورتی که درختان، گیاهان و آب‌ها هیچ گاه با هم سر جنگ ندارند، جای یکدیگر را نمی‌گیرند. ولی انسان عصر حاضر، هیچ چیز خود را به دیگری نمی‌بخشد، بلکه می‌فروشد» (مراد کوچی، ۱۳۸۰، ص ۱۶). به همین جهت شاعر در برابر کسانی که طبیعت را نابود می‌کنند، موضع می‌گیرد و به نرمی آن‌ها را از این کار باز می‌دارد. وی معتقد است که طبیعت تنها متعلق به انسان نیست، از این رو علاقمند است که طبیعت بدون هیچ گونه دست‌خوردگی باقی بماند تا به درستی از آن بهره کامل برند. سپهری در این زمینه می‌گوید:

«در این کوچه‌هایی که تاریک هستند

من از حاصل ضرب تردید و کبریت می‌ترسم

من از سطح سیمانی قرن می‌ترسم

بیا تا ترسم من از شهرهایی که خاک سیاشان چراگاه جرنقیل است» (سپهری، ۱۳۷۱، ص ۳۹۶).

این ابیات، تصویری زیبا از قرن بیستم است. سطح سیمانی قرن، چهره‌ای از عصر صنعت است. خاک سیاه، خاکی که دور از سبزه و در واقع آسفالتی است که روی خاک می‌کشند. پس این، از مظاهر تمدن جدید است و هر چه این مظاهر رواج بیشتری می‌یابند، اصالت‌های انسانی و زندگی‌های صمیمی و عاطفی رو به افول می‌روند (عماد، ۱۳۷۸، ص ۴۵۰).

جبران نیز از غوغای شهر گریزان است و ترجیح می‌دهد در مرغزاران آرام دمی برآساید. شاعر از اینکه انسان شهرنشین توازن طبیعت را برهم می‌زند- طبیعتی که ملجأ حقیقی انسان است- می‌نالند. او آسایش خود را این گونه بیان می‌دارد: «إِخْلَعُوا نَسِجَ الْكَتَانِ عَنِ جَسَدِي وَ كَفَّنُونِي بِأَوْرَاقِ الْفُلِّ وَ الزَّنْبَقِ. إِنْتَشِلُوا بِقَائِي مِنَ تَابُوتِ الْعَاجِ. وَ مَدِّدُهَا عَلِي وَ سَائِدٌ مِنَ الْبُرْتَقَالِ وَ اللَّيْمُونِ^۱» (جبران، ۱۹۸۸، ص ۱۵۳).

جبران آنگاه که می‌خواهد ماهیت انسان شهرنشین را که دائماً در حال برهم زدن طبیعت پاک است به تصویر کشد، می‌گوید:

«و بعد هُنَيْهَةً، سَمِعْتُ الْجَدُولَ يُنُوحُ كَالثَّكَلِي، فَسَأَلْتُهُ: لِمَاذَا تَنُوحُ يَا أَيُّهَا الْجَدُولُ الْعَذْبُ؟ فَأَجَابَ، لِأَنِّي سَاطِرٌ كَرِهًا إِلَى السَّمْدِيَّةِ حَيْثُ يَحْتَفِرُونِي الْإِنْسَانُ وَ يَسْتَعِضُّ عَنِّي بِعَصِيرِ الْكَرْمَةِ وَ يَسْتَخْدِمُونِي لِحَمَلِ أَذْرَانِهِ. كَيْفَ لَا أُنُوحُ وَ عَن قَرِيبٍ تُصْبِحُ نَقَاوِي وَ زَرًّا وَ طَهَارِي قَدِيرًا؟ ... طَلَعَتِ الشَّمْسُ مِنْ وَرَاءِ السَّجَلِ وَ تَوَجَّحَتْ رُؤُوسَ الْأَشْجَارِ بِأَكَالِيلِ ذَهَبِيَّةٍ. وَ أَنَا أَسْأَلُ ذَاتِي: لِمَاذَا يَهْدِمُ الْإِنْسَانُ مَا تَبْنِيهِ الطَّبِيعَةُ؟^۲» (جبران، ۱۹۸۸: ۶۸).

سپهری و جبران از شهر گریزان‌اند و پیوسته افراد را به پناه بردن در دل طبیعت فرا می‌خوانند. سپهری در این زمینه می‌گوید:

«یک بار هم در بیابان کاشان هوا ابری شد

و باران تندی گرفت

و سردم شد، آن وقت در پشت یک سنگ،

اجاق شقایق مرا گرم کرد» (سپهری، ۱۳۷۱، ص ۳۹۶).

۱. این قماش کتانی را از تنم برکنید و مرا با برگ‌های یاس و زنبق کفن کنید. پیکرم را از تابوت عاج بیرون آورید و آن را بر بستری از شکوفه‌های پرتقال و لیمو بگسترانید.

۲. آنگاه شنیدم که رود همچون مادر داغ‌دیده‌ای زاری می‌کند، از او پرسیدم: ای رود گوارا! چرا چنین می‌گریی؟ پاسخ داد: از آن روی که ناخواسته به سوی شهر در حرکتیم. جایی که انسان مرا خوار می‌شمارد و بازمانده انگور فشرده را در من فرو می‌ریزد و مرا حمل‌کننده زباله‌هایش می‌پندارد. چگونه نگریم که بزودی پاکیزگی‌ام، آلودگی و پلیدی می‌شود؟ ... خورشید از آن سوی کوه شکفت و بر شاخسار درختان تاجی زرین نهاد و از خود می‌پرسیدم که چرا انسان ساخته طبیعت را ویران می‌سازد؟!

شقایق، تعبیری برای گل‌های طبیعت است و سپهری طبیعت را بهترین گرمابخش و دلگرمی برای خویش می‌داند و بدین ترتیب، همگان را به طبیعت فرا می‌خواند (عماد، ۱۳۷۸، ص ۴۴۹).

جبران نیز بارها و بارها در کتاب "دمعة وابتسامة" محبوب خود را به پناه بردن به دامان طبیعت فرا می‌خواند. وی در این باره می‌گوید: «هَلْمِي يَا رَفِيقِي نَفْتَرِشُ الْأَعْشَابَ وَ نَلْتَجِفُ السَّمَاءَ وَ نُوسِدُ رَأْسِنَا بِضِعْثٍ مِنَ الْقَشِّ النَّاعِمِ، فَتَرْتَاخُ مِنْ عَمَلِ النَّهَارِ وَ نَسْمَعُ مُسَامِرَةَ غَدِيرِ الْوَادِي^۱» (جبران، ۱۹۸۸، ص ۱۳).

وجوه تفاوت طبیعت‌گرایی سپهری و جبران

مضامین مشترک طبیعت‌گرایی در اندیشه‌های سپهری و جبران ما را از وجوه متفاوت دیدگاه‌های آن‌ها غافل نمی‌سازد. اندیشه‌های متفاوتی که آن دو را از یکدیگر متمایز می‌سازد به شرح ذیل است:

۱- نزدیکی بیشتر با طبیعت

همان‌گونه که بیان شد، سپهری و جبران به طبیعت علاقمندند، اما در این میان شدت و حدت احساسات آنها متفاوت است. کلام سپهری در برخورد با طبیعت از احساس بیشتری برخوردار است و سپهری احساس نزدیکی بیشتری با طبیعت دارد. به عنوان نمونه سپهری بیان می‌کند:

«من صدای نفس باغچه را می‌شنوم»

«نبض گل‌ها را می‌گیرم» (سپهری، ۱۳۷۱، ص ۲۸۶).

یعنی مانند انسان‌های اولیه هستی، انسانی که با طبیعت یگانه بود و رمز و راز آن را می‌فهمید، به بطن طبیعت نزدیک هستم و حیات پنهان آن را درک می‌کنم و روند رشد و زندگی آن‌ها را می‌فهمم (ضرابیها، ۱۳۸۵، ج ۲، ص ۸۵۲). به تعبیر دیگر می‌توان گفت: شنیدن صدای نفس باغچه و گرفتن نبض گل‌ها برای هر انسانی میسر نیست، بلکه تنها

۱. معشوقم، بیا تا سبزه‌ها را فرش خود سازیم و آسمان را لحاف خود قرار دهیم و بسته‌کاهی نرم را بالش خود برگزینیم و از خستگی کار روزانه برآساییم و به افسانه شب جویبار روان در دره گوش فرا دهیم.

انسانی می‌تواند به چنین نعمت زیبایی دست یابد که طبیعت را جزئی جدایی‌ناپذیر از زندگی خود دانسته و آنچنان به طبیعت نزدیک گردد که جدایی از آن را سبب پایان زندگی خود بداند.

بنابراین سپهری پیوسته طبیعت را می‌ستاید و در اشعار خود دیدگاهی متضاد نسبت به طبیعت ندارد، چرا که او معتقد است تمامی عناصر زیبا و زشت یا به تعبیری مفید و مضر در کنار یکدیگر تکامل می‌یابند و سبب سعادت انسان می‌گردند. آنجا که می‌گوید:

«من گره خواهم زد، چشمان را با خورشید

سایه‌ها را با آب، شاخه‌ها را با باد» (سپهری، ۱۳۷۱، ص ۳۳۹).

سپهری چند کار مهم را برای برقراری صلح و آشتی انجام می‌دهد. ابتدا میان چشم و خورشید رابطه دوستی برقرار می‌کند، چرا که چشم به سبب شدت نور خورشید، توانایی برقراری ارتباط با آن را ندارد. سایه مظهر تاریکی و آب مظهر زلالی و پاکی است، بین این دو تضاد وجود دارد، در نتیجه سپهری این ارتباط خشن را از بین می‌برد و آن دو را به دوستی فرا می‌خواند. (عماد، ۱۳۷۸، ص ۳۳۸). و از آنجا که باد سبب جنبش شاخه‌ها می‌شود و آن‌ها را از حالت سکون درمی‌آورد، شاعر این حالت را سبب رنجش شاخه‌ها می‌داند و سعی می‌کند میان تمامی عناصر متضاد حالت صلح و آشتی برقرار کند و آن‌ها را مانند دو سر نخ به هم گره زند، و هیچ گاه به ذم عنصر ناسازگار نپردازد. هرچند جبران به طبیعت عشق می‌ورزد و در آثار خود وصفی نیکو از طبیعت در اختیار خواننده قرار می‌دهد، به گونه‌ای که در داستان "الأرملة و ابنها" «حتی وزش تندباد را که سبب ویرانی بناها است، دلیل بر عظمت طبیعت و نشان دادن قدرت طبیعت به انسان می‌شمارد» (جبران، ۱۹۸۸، ص ۴۷). و اندیشه خود را بر این امر استوار کرده است که هرگاه انسان از طبیعت دوری گزیند، اصالت خود را از دست داده است و ریشه‌اش را نابود می‌سازد، اما در دیدگاه خود به ظاهر دچار نوعی تناقض شده است و به مذمت عناصر طبیعت می‌پردازد. جبران در داستان "الشتاء" چنین می‌گوید: «أقترِبِي يا شريكَةَ حَيَاتِي، اقترِبِي مِنِّي... حَدَّثَنِي بِمَاتِي الْأَجْيَالِ، فَأُذْنَايَ قَدْ تَعَبْنَا مِنْ تَأْوُهُ الرِّيحِ وَ نَدْبِ

العناصرِ أو صدَى الأبوابِ و التّوافدِ، فَمَرَأَى وَجِهَ الْجَوِّ الْغُضُوبِ يُحْزِنُ نَفْسِي^۱...» (جبران، ۱۹۸۸: ۹).

بی‌شک خسته شدن گوش از شنیدن صدای زوزه باد و شیون عناصر طبیعت و آزرده شدن روح از دیدن فضای خشمگین، دلیل بر مذمت طبیعت و عناصر آن نیست، بلکه با توجه به قرینه موجود در کلام فوق، مآتی الأجيال، زوزه باد و شیون طبیعت حکایت از شرایط سیاسی - اجتماعی نابهنجار حاکم بر جامعه دارد؛ زیرا همان‌گونه که قبلاً اشاره شد، جبران به عنوان یک فرد انقلابی برای رهایی کشورش از استعمار عثمانی، هموطنانش را بر ضد این دولت برمی‌انگیزد. و از سوی دیگر، در بیشتر آثار خود در کنار مضامین دیگر به اجتماع و مسایل آن چون ظلم و بی‌عدالتی، آزادی، جهل انسان نسبت به جامعه خویش، فقر و ... پرداخته است.

بنابراین می‌توان گفت: مضامین آثار جبران، رمانتیک صرف نیست بلکه در کنار آن به واقعیت اجتماع نیز پرداخته است و گاهی برای بیان حقایق تلخ، زبان کنایی را برگزیده و به مذمت عناصر طبیعت پرداخته است، در حالیکه در اشعار سپهری، ذم طبیعت حتی در ظاهر نیز مشاهده نمی‌گردد.

۲- مکاشفه راز پدیده‌های طبیعت

در ورای ذهن سپهری و جبران پی بردن به راز طبیعت وجود دارد، در این اثنا سپهری به اسرار این مکاشفه دست نمی‌یابد اما تلاش وی برای دستیابی به این مکاشفه در شعرش چنین ظاهر می‌شود، آنجا که می‌گوید:

«کار ما نیست شناسایی راز گل سرخ

کار ما شاید این است

که در افسون گل سرخ شناور باشیم» (سپهری، ۱۳۷۱، ص ۲۹۸).

۱. ای شریک زندگیم به نزد من آی ... با من از سرگذشت نسلها سخن بگوی که گوشه‌ایم از شنیدن زوزه‌ی بادها و شیون عناصر طبیعت یا بانگ باز و بسته شدن درها و پنجره‌ها خسته است و دیدن فضای خشمگین روحم را می‌آزارد....

شاعر در این جا مسأله شناخت و معرفت‌هستی را مطرح می‌کند. چرا که گل سرخ، به عنوان یک پدیده دنیوی، نمادی از کل هستی بوده و در فرهنگ‌های مختلف دربردارنده مفاهیم متعدد است. به عنوان نمونه در فرهنگ اسلامی، گل سرخ خون رسول الله (ص)، در فرهنگ مسیحیت گل سرخ مظهر نور الهی عالم، در فرهنگ یهودی گل سرخ یعنی خورشید و گلبرگ‌هایش، بی‌کرانگی و در عین حال هماهنگی و گوناگونی‌های طبیعت و در فرهنگ یونانی - رومی، گل سرخ نماد کامیابی در عشق، شادی، زیبایی و هوس است.

حال باید از خود پرسید، آیا می‌توانیم بگوییم که گل سرخ را شناختیم یا می‌خواهیم بشناسیم؟ کار ما شناسایی راز گل سرخ نیست. از آنجا که ما همواره به طور جزئی به امور نگریسته و هر امری را با تعصبات و پیش‌داوری‌های خود و با تصورات شفاهی و روانی که از آن داریم، می‌نگریم، نمی‌توانیم به ذات پدیده‌ها دست یابیم، چرا که عقل و احساس پنجگانه ما ادراک محدودی به ما عرضه می‌کنند. لذا کار ما شناخت تحلیلی، تجربی و یا عقلی راز گل سرخ نیست، بلکه کار ما این است که در جادوی راز گل سرخ غوطه‌ور باشیم، خودمان را به دست زیبایی آن بسپاریم، و کلیت گل سرخ را در لحظه حال دریابیم و محو وجود او باشیم (ضرابیها، ۱۳۸۴، ج ۲، صص ۹۷۴-۹۷۸).

اما در نهایت جبران به عمق و ژرفای اسرار طبیعت دست می‌یابد، چنانکه او در داستان "یوم مولدی" چنین می‌گوید: «ثُمَّ أَنْظُرُ مُتَأَمِّلاً بِمَاوَرَاءَ الْمَدِينَةِ، فَأَرَى الْبَرِّيَّةَ بِكُلِّ مَا فِيهَا مِنْ الْجَمَالِ الرَّهيبِ، وَ السَّكِينَةِ الْمُتَكَلِّمَةِ، وَ التَّلَوَّلِ الْبَاسِقَةِ، وَ الْأَوْدِيَةِ الْمُنْخَفِضَةِ، وَ الْأَشْجَارِ التَّامِيَّةِ، وَ الْأَعْشَابِ الْمُتَمَائِلَةِ، وَ الْأَزْهَارِ الْمُعْطَّرَةِ وَ الْأَنْهَارِ الْمُتَرْتِمَةِ وَ الْأَطْيَارِ الْمُعْرَدَةِ ثُمَّ أَنْظُرُ إِلَى مَاوَرَاءِ الْبَرِّيَّةِ، فَأَرَى الْبَحْرَ بِكُلِّ مَا فِي أَعْمَاقِهِ مِنَ الْغَرَائِبِ وَ الْعَجَائِبِ وَ... وَ أَتَأَمَّلُ بِجَمِيعِ هَذِهِ الْأَشْيَاءِ مِنْ خِلَالِ بُلُورِ نَافِذَتِي وَ... وَ يَظْهَرُ لِي كَيَانِي وَ مُحِيطِي بِكُلِّ مَا أَخْفَاهُ وَ أَعْلَنَهُ كَذَرَّةٍ مِنْ تَنْهَدَةٍ طِفْلٍ تَرْتَجِفُ فِي خَلَاءِ أَرْبَابِي الْأَعْمَاقِ، سَرْمَدِي الْعُلُوِّ، أَبَدِي الْحُدُودِ» (جبران، ۱۹۸۸: ۱۲۹).

۱. ژرف به آن سوی شهر می‌نگرم و خشکی را با همه زیبایی‌های شگفت‌آور و آرامش‌سنگوی و تپه‌های بلند و دره‌های پست و درختان سرکشیده و علف‌های خوابیده و شکوفه‌های خوشبو و رودهای آوازخوان و پرندگان

۳- رسیدن به جهان مطلوب

سپهری در دفتر "حجم سبز"، سرانجام در سرزمین آرمانی خویش جای می‌گیرد. در آن مُلک، فراغت و آرامش را پس از تب و تاب‌های بسیار یافته و از آنجا در کنج تنهایی خویش در سکون، آرامش و زیباییِ طبیعت با دیگران سخن می‌گوید. وی در بهشت زمینی و طبیعی با آرامیدن در کنار همه چیزهای خوب و با چشیدن مزه زیبای اتحاد با طبیعت، به ژرفای سرخوشی و خرسندی می‌رسد و با خود و جهان در حالت آشتی است. در حالت آشتی با هستی، همه چیز، تنها از آن جهت که هست، خوب انگاشته می‌شود و خوب یعنی زیبا و آنجا که خوبی و زیبایی یکی می‌شوند، جنگ نیک و بد از میان برمی‌خیزد (عماد، ۱۳۸۷، ص ۳۱۱). وی در شعرش چنین بیان می‌دارد:

«من با تاب، من با تب

خانه‌ای در طرف دیگر شب ساختم

من در این خانه به گمنامی غمناک علف نزدیکم

من صدای نفس باغچه را می‌شنوم» (سپهری، ۱۳۷۱، ص ۲۸۶).

سپهری از اجتماع فاصله گرفته بود و روز به روز از آن دورتر می‌شد، چرا که مردم عاشقانه به زمین نمی‌نگرند و زندگی را جدی نمی‌گیرند. او درمان درد خود را در دور شدن از انسان‌ها و پناه بردن به طبیعت بی‌آزار، می‌یابد و در این تنهایی به ساختن شهر رؤیایی خود می‌پردازد. شهری که در طرف دیگر شب ساخته شده و به طبیعت نزدیک است.

سپهری شهر آرمانی خود را یافت و در آن به آرامش رسید. آیا جبران نیز چنین است؟ جهان مطلوب جبران فارغ از هر گونه تناقض است و در آن جهان، آزادی، برابری، عدالت، نیکی، سعادت و فضایل دیگری که انسان با فاصله گرفتن از حیات طبیعت و زندگی در جوامع شهری فاسد، آن‌ها را از دست داده، یافت می‌شود. جبران

چه‌چیز و ... می‌نگرم سپس به آن سوی خشکی نظر می‌دوزم و دریا را با همه شگفتی‌های ژرفش می‌نگرم ... به همه این چیزها از شیشه پنجره‌ام می‌نگرم و می‌اندیشم. ... هستی و همه اسرار پیدا و پنهان پیرامونم بر من آشکار می‌شود مانند آه کودکی که در ژرفایی بی‌کران و بلندایی جاودانه می‌لرزد.

نیز از همین خاستگاه، انسان را به بازگشت به سوی سادگی، پاکی طبیعت و رجعت به زندگی نیاکان نخستین فرا می‌خواند. اما در عین حال به عجز خود و ناتوانی انسان از محقق ساختن چنین جهانی اعتراف می‌کند. همان‌گونه که در قصیده "المواكب" این گونه می‌آورد:

لكن هو الدهرُ في نفسي له أربٌ فكُلِّما رُمْتُ غاباً قامَ يَتَنَذِرُ
و لِنِقَادِيرِ سُبُلٍ لا تُغَيِّرُها و النَّاسُ في عَجْزِهِم عن قَصْدِهِم قَصِرُوا^۱
(خلیل جبران، ۱۹۸۵، ص ۴۰)

اینجاست که شعور جبران از این مسافت دراز میان واقعیت و خیال پرده برمی‌دارد و یأس او را از تبدیل این خیال به یک واقعیت نمایان می‌سازد. همین امر موجب شده تا وی مردم را به تسلیم شدن در برابر قضا و قدر فرا بخواند، زیرا از نظر او هیچ راهی برای دگرگون ساختن احکام روزگار وجود ندارد.

نتیجه

شباهت اندیشه طبیعت‌گرایی میان آثار ادبی سپهری و جبران ناشی از روحيات و سرشت مشترک انسانی، و نیز معلول شباهت برخی عوامل تأثیرگذار محیطی مانند مکتب رمانتیسم، عرفان شرق دور، اندیشه‌های صوفیانه، شرایط نابسامان سیاسی و اجتماعی، تأثیر محیط زندگی دوران کودکی و مکاتب هنر نقاشی است. از آنجا که اصل تأثیر و تأثر، شرط اساسی ورود به پژوهش‌های تطبیقی در مکتب آمریکایی شمرده نمی‌شود و همچنین این مکتب، ملیت و فرهنگ را بر مرزهای زبانی ترجیح می‌دهد، شباهت اندیشه این دو ادیب در مکتب تطبیقی آمریکا قرار می‌گیرد.

سپهری و جبران در اندیشه‌های خود در زمینه طبیعت‌گرایی دارای وجوه مشترکی هستند. این وجوه مشترک عبارتند از: خدا را در هر ذات و پدیده ای دیدن،

۱. در ضمیر من به روزگار نیازی است که هرگاه در پی بیشه (طبیعت، همان آرمان‌شهر) باشم به پژوهش‌خواهی برمی‌خیزد. برای تقدیرها راه‌هایی است که آن‌ها را دگرگون نمی‌کند و مردم در ناتوانی خویش از رسیدن به مقصودشان کوتاهی می‌ورزند.

وحدت‌گرایی و شهرگریزی. اگر نیک به این جنبه‌ها بنگریم در می‌یابیم که هدف نهایی آن‌ها از طبیعت ستایی رسیدن به آرامشی جاودانه است، در عصری که آهن و پولاد به معراج می‌روند و همگان به بهره‌وری بیشتر از محیط پیرامون هجوم می‌برند. با مقایسه طبیعت‌گرایی این دو شاعر در خواهیم یافت که سپهری با طبیعت مأنوس‌تر است و برخلاف جبران حتی در ظاهر نیز دیدگاهی متضاد نسبت به عناصر طبیعت ندارد. اما در نهایت جبران به عمق و ژرفای اسرار طبیعت دست می‌یابد. سپهری و جبران در تکاپوی یافتن آرمان شهری هستند که در دل طبیعت قرار دارد؛ در این میان سپهری در آرمان شهر خویش به آرامشی دست می‌یابد که جبران از رسیدن به آن آرامش عاجز است، از این‌رو به عجزش اعتراف می‌کند و در مقابل قضا و قدر سر تسلیم فرو می‌آورد.

منابع

- بوشروی، سهیل، جنکینز، جو، جبران خلیل جبران انسان و شاعر، تهران، فرادیدنگار، چاپ دوم ۱۳۸۶ ش.
- ترابی، ضیاء‌الدین، سهرابی دیگر (نگاهی تازه به شعرهای سهراب سپهری)، تهران، دنیای نو، چاپ اول ۱۳۸۲ ش.
- جبر، جمیل، جبران خلیل جبران في حياته العاصفة، بیروت، مؤسسة نوفل، الطبعة الأولى، ۱۹۸۱ م.
- _____ جبران في عصره و آثاره الأدبیة و الفنیة، بیروت، مؤسسة نوفل، الطبعة الأولى، ۱۹۸۳ م.
- جلالی، میترا، رمزگشایی اشعار سهراب سپهری، همدان، نور علم، چاپ اول، ۱۳۸۳ ش.
- حاوی، خلیل، جبران خلیل جبران (إطاره الحضاري و شخصيته و آثاره)، مترجم: سعید فارس باز، بیروت، دارالعلم للملایین، الطبعة الأولى، ۱۹۸۲ م.
- حسینی، صالح، نیلوفر خاموش، تهران، انتشارات نیلوفر، چاپ اول ۱۳۷۱ ش.
- جبران، خلیل جبران، حدیقة النبی، مؤسسة نوفل، ۱۹۸۲ م.
- _____ دمعة و أبتسامة، ترجمه و تحقیق: نازک سابایارد، بیروت، مؤسسة نوفل، الطبعة الثالثة ۱۹۸۸ م.
- _____ المواكب، دراسة و تحلیل: نازک سابایارد، بیروت، مؤسسة نوفل، الطبعة الثانية، ۱۹۸۵ م.
- _____ النبی، مترجم: میخائیل نعیمه، بیروت، مؤسسة نوفل، ۱۹۸۱ م.

رامشینی، مهدی، مقایسه تطبیقی سهراب سپهری و جبران خلیل جبران، تهران، فرهنگ‌سرای میردشتی، چاپ اول، ۱۳۸۵ ش.

سپهری، سهراب، هشت کتاب، تهران، طهوری، چاپ یازدهم ۱۳۷۱ ش.
سیدی، حسین، به باغ همسفران (درباره جبران و سپهری)، مشهد، دانشگاه فردوسی مشهد، چاپ اول، ۱۳۸۴ ش.

شفیعی‌کدکنی، محمدرضا، شعر معاصر عرب، تهران، توس، چاپ اول ۱۳۵۹ ش.
صفی‌زاده، فاروق، شاسوسا در شهر سهراب سپهری، تهران، موسسه قصیده، چاپ اول ۱۳۸۳ ش.
ضرابیها، محمد ابراهیم، نگاه ناب (جلد دوم)، تهران، بینادل، چاپ اول ۱۳۸۴ ش.
عباس، احسان، فن الشعر، بیروت، دارالتقافة، الطبعة الثانية، ۱۹۵۹ م
عباسی طالقانی، نظام‌الدین، مهمانی در گلستانه با سهراب سپهری، تهران، ویستار، چاپ اول، ۱۳۷۷ ش.

عماد، حجت، به باغ همسفران، تهران، کتاب خوب، چاپ اول، ۱۳۷۸ ش.
فروتن شیرازی، سوسن، عرفان در اندیشه جبران خلیل جبران، تهران، به دید، چاپ اول ۱۳۸۰ ش.
قائمی، پروین، چه کسی بود صدازد سهراب، تهران، گوهر منظوم، چاپ سوم، ۱۳۸۵ ش.
مراد کوچی، شهناز، معرفی و شناخت سهراب سپهری، تهران، قطره، چاپ اول ۱۳۸۰ ش.
یوست، فرانسوا، ((چشم‌انداز تاریخی ادبیات تطبیقی))، مترجم: علیرضا انوشیروانی، مطالعات ادبیات تطبیقی، ۱۳۸۶ ش، شماره ۳.